

## بشارت به ظهور و ستایش آن در اشعار فارسی

مهندس بهروز جباری

در آثار شعرای فارسی زبان گاهی ابیاتی دیده می‌شود که به تصور ما بهترین توجیه و تفسیر آنها این است که شاعر آن ابیات را برای این ظهور سروده باشد و حتی در بعضی موارد اشعار طوری است که تعبیر دیگری برای آنها نمی‌توان تصور نمود و اغلب خود شاعر نیز هنگام سرودن متوجه اهمیت مطلب نبوده است. یعنی بطوری که خواهیم دید به فرموده، مبارک روح القدس به زبان شاعر آن مطالب را جاری ساخته است. هر کس می‌تواند نسبت به ذوق و استعداد و احاطه، خود به اشعار و آگاهی به مسائل دینی چنین اشعاری را از دواوین شعرا استخراج نماید. انجام این کار مستلزم داشتن اطلاع و ذوق و سلیقه است تا اولاً اشعاری را که شاعر به وضوح برای منظور و هدف و شخص دیگری سروده است مربوط به این ظهور ندانیم و ثانیاً در مورد اشعاری نیز که به نظر می‌رسد باید برای این ظهور سروده شده باشد به تشخیص خود حالت قطعیت ندهیم و افرادی را که توجیحات دیگری برای آن اشعار دارند متعصب و مغرض نخوانیم و زبان به ملامت آنها نگشائیم. چون نفس چنین کاری خود نشانه، داشتن تعصب است که مغایر اعتقاد بهائی است. به عنوان مثال سعدی در مقدمه، گلستان آنجا که از تصمیم خود به خاموشی سخن می‌گوید و بعد بخاطر دوستی تصمیم به سخن گفتن می‌گیرد می‌گوید: «به حکم ضرورت سخن گفتم و تفرج کنان بیرون رفتیم، در فصل ربیع که صولت برد آرمیده بود و ایام دولت ورد رسیده.» بعد دو بیت زیبا دارد:

اول اردیبهشت ماه جلالی      بلبل گوینده بر منابر قضبان  
بر گل سرخ از نم اوقتاده لئالی      همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

اگر ناطقی در ایام عید اعظم رضوان بخواند در باره، اظهار امر جمال مبارک صحبت کند و شعری بخواند شاید این دو بیت مناسبترین شعر باشد ولی اینکه اصرار داشته باشد و بگوید که

سعدی این دو بیت را برای اظهار امر مبارک سروده است و نسبت به کسانی که تردید کنند زبان ملامت بگشاید صحیح نیست. و یا در یکی از غزلیات حافظ آمده است:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما    چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما  
ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون    رو به سوی خانه، خمّار دارد پیر ما  
این دو بیت اشاره به داستان شیخ صنعان است که در ادبیات فارسی بسیار آمده است و داستانش در منطق الطیر در متجاوز از چهارصد بیت بیان شده. خلاصه اینکه شیخ مریدهای فراوان داشته، عاشق دختری ترسا می‌شود، از اسلام منصرف گشته و زنار می‌بندد و مریدان را مرخص می‌کند. مریدان به کعبه می‌روند. آنجا حضرت محمد را خواب می‌بینند که می‌فرماید شیخ نجات پیدا کرده است. بر می‌گردند می‌بینند شیخ به دامان اسلام برگشته و دختر ترسا هم اسلام آورده است که بعد دختر بعد از مدت کوتاهی فوت می‌کند و عطار در حقیقت بیت زیبای زیر را دارد:

قطره‌ای بود او در این بحر مجاز    سوی دریای حقیقت رفت باز  
غزل حافظ اشاره به این داستان و از زبان مریدان شیخ است که: ما مریدان روی سوی قبله... حال اگر بخواهیم لغت پیر را جمال مبارک و «خانه، خمّار» مذکور در این شعر را بیت عودی خمّار تفسیر کنیم دور از واقع بینی است. اصطلاح «خانه، خمّار» چند جای دیگر هم در اشعار حافظ آمده است از جمله:

گر مرید راه عشقی فکر بدنای مکن    شیخ صنعان خرّقه رهن خانه، خمّار داشت

دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول    یار ترسابچه کو خانه، خمّار کجاست

صوفیان واستدند از گرو می همه رخت    خرّقه، ماست که در خانه، خمّار بماند

هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست    از خلوتم به خانه، خمّار می‌کشی  
تردیدی نیست که اگر خواننده‌ای هر یک از ابیات فوق را بخواند و در ذهن خود به یاد بیت عودی خمّار بیفتد و ارتباطی روحانی بین عوالم مختلف برقرار کند و از اشعار بیشتر لذت ببرد به هیچ وجه اشکالی ندارد. اشکال حکم قاطع دادن در این موارد است.

ثانیاً نخواهیم اشعار شعرا را دلیل حقایق امر الهی قرار دهیم، مخصوصاً در دنیای امروز که دلائلی چون آفتاب برای حقایق امر داریم، دیگر نیازی نیست که به اشعار شعرا متوسّل شویم. حال این سؤال ممکن است پیش بیاید که پس منظور از بررسی این گونه اشعار چیست؟ به نظر این عبد لطف کار این است که اولاً در نوشته‌ها و نطق‌ها به منظور آرایش کلام می‌توان از این اشعار استفاده کرد که سبب دلپذیری نوشته‌ها و دلنشینی نطق‌ها می‌گردد. ثانیاً باعث اطمینان خاطر مؤمنین و سرور و انبساط محققین می‌شود.

ما فقط اشعاری را می‌توانیم بطور قطع مربوط به این ظهور مبارک بدانیم که از طرف طلعات

مقدسه، امر بهائی تأیید شده و در منابع قابل قبول آمده باشد. مثلاً شعر حافظ به مطلع:  
 ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس  
 بطوری که در تاریخ نبیل آمده بشارت به ظهور است. عین عبارت تاریخ نبیل به این شرح است:  
 «یک روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند. ملاً حسین در حضور مبارک بود. حضرت  
 اعلی به تماشای مناظر اطراف قلعه مشغول شدند. در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود  
 جاری بود و سیر مارپیچ آن رود از پشت بام به خوبی آشکار بود. حضرت باب به ملاً حسین  
 فرمودند این همان رود و ساحل همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و  
 گفته:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس  
 منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربان بینی و آهنگ جرس  
 بعد فرمودند آیام اقامت شما در اینجا نزدیک است تمام شود. رود ارس را که مشاهده نمودی و اگر  
 ممکن بود پیش از این با ما باشی بیت سلمی را نیز به تو نشان می‌دادم. (مقصود مبارک از بیت  
 سلمی نقطه‌ای است نزدیک چهریق که ترک‌ها آن را سلماس می‌گویند.)

بعد حضرت باب فرمودند روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می‌گردد و مطالبی به لسان  
 آنها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی‌دانند. این شعر هم از آن  
 جمله است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته است:

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را\*  
 معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و در سنه بعد حین واضح و آشکار خواهد  
 شد.

بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که:

«انّ لله كنوزاً تحت العرش ومفاتيحها السنة الشعرا.»

حال تعدادی از اشعار که می‌توان آنها را مربوط به این ظهور دانست (اعم از بشارت یا  
 ستایش) ذکر می‌گردد. بیشتر آنها در جزوات و مقالات منتشره، امری تحت عناوین مختلف آمده  
 است.

در این زمینه اشعار بسیار زیاد است که اگر جمع‌آوری گردد می‌تواند به صورت کتابی منتشر  
 گردد و آنچه در دسترس است نیز از حوصله این مقال خارج است، از این رو فقط به ذکر  
 تعدادی از آنها بسنده می‌گردد.

\* این بیت ذکر نشده از کیست. سعدی بیتی نزدیک به آن دارد که می‌گوید:

شیراز پر غوغا شود از فتنه چشم خوشت ترسم که آشوب خوشت بر هم زند بغداد را  
 بعضی‌ها بیت مذکور در تاریخ نبیل را به کمال الدین اسماعیل نسبت داده‌اند ولی حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا  
 محمد باقر شیرازی آن را از حافظ دانسته‌اند. بنا بر این به نظر می‌رسد که در چاپ‌های بعدی دیوان حافظ حذف  
 شده باشد.

۱- فردوسی (درگذشت ۴۱۱ ه. ق.)

فردوسی ابیات زیر را دارد که معروف است:

از این پس بیاید یکی نامدار      ز دشت سواران نیزه گزار  
یکی مرد پاکیزه و نیک خوی      کز او دین یزدان شود چار سوی  
وزو گردد ایمن جهان از بدی      بتابد از او فرّه، ایزدی

۲- سنائی (ابوالمجد مجدود بن آدم) (درگذشت حدود سال ۵۴۵ ه. ق.)

سنائی شاعر بلند مرتبه و عارف مشهور ابیات متعددی دارد که چند بیت زیر از او بسیار گویاست:

همه مستغرق جمال قدم      فارغ از نقش عالم و آدم  
عندلیبان گلشن آنسند      ساکنان حظیره القدسند  
هرچه در صحن آن مکان دارد      تا به سنگ و کلوخ جان دارد

۳- خاقانی شروانی (درگذشت ۵۹۵ ه. ق.)

خاقانی سراینده قصیده، معروف «ایوان مدائن» از شعرائی است که آثارش پر از کنایهها و مشحون از اصطلاحات دینی و بیان مفاهیم قرآن است که فهم اشعارش را اغلب مشکل می‌نماید. دو بیت زیر با بصیرت حاصله از اعتقاد بهائی بسیار گویاست:

گویند که هر هزار سال از عالم      آید بوجود اهل وفائی محرم  
آمد زین پیش، ما نزاده ز عدم      آید پس از این و ما فرو رفته به غم

۴- شیخ فریدالدین عطار (درگذشت ۶۲۷ ه. ق.)

عطار از عرفا و شعرای بزرگ ایران است که مکرر ابیاتی از اشعارش در آثار مبارکه آمده است. پیشبینی و اظهار نظر او در باره ظهور مبارک بسیار خواندنی و جالب است. در زیر ابیاتی از کتاب سی فصل او که بی‌نیاز از تفسیر است ذکر می‌گردد:

به عالم انبیا بسیار بودند      که جمله واقف اسرار بودند  
ولیکن شش پیمبر در طریقت      شدند مأمور اسرار شریعت  
نخستین این ندا در داد آدم      بگسترد آن شریعت را به عالم  
دوم نوح است آن نادى مطلق      که در کشتی نمودی دعوت حق  
پس ابراهیم بد صاحب توکل      که بر وی آتش نمرود شد گل  
ز بعد او کلیم الله را دان      عصا شد در کفش مانند ثعبان  
بیامد بعد از آن عیسی بن مریم      که مرده زنده گردانید از دم  
ز بعدش خاتم خیر البشر بود      که او پیغمبران را جمله سر بود  
به قرآن این چنین فرمود داور      تو تا دینش بدانی ای برادر

که عالم را به شش روز آفریدم  
 بود عالم حقیقت عالم دین  
 بود شش روز دور شش پیمبر  
 ولیکن روز دین سال هزار است  
 چو گردد شش هزاران سال آخر  
 بسر آید همه دور شریعت  
 تو اسرار قیامت را ندانی  
 نبد فرمان که سازند انبیا را  
 قیامت دور دین مرتضی دان  
 تو باب الله را دان مرتضی را  
 از این در رو که تا بینی خدا را  
 از این در گر روی باشی تو بر حق

محمد را به عالم برگزیدم  
 چنین دارم ز پیر راه تلقین  
 مرا تعلیم قرآن گشت یاور  
 بدین ترتیب عالم را مدار است  
 شود قائم مقام خلق ظاهر  
 به امر حق شود پیدا قیامت  
 ره دین و علامت را چه دانی  
 رموز این قیامت آشکارا...  
 به معنیش تو باب مصطفی دان  
 ز خود آگاه می‌دان مرتضی را  
 از این درگاه بینی مصطفی را  
 در او بینی حقیقت سر مطلق

#### ۵- مولانا جلال الدین رومی (درگذشت ۶۷۲ ه. ق.)

آنچه در آثار مولانا آمده چه از نظر بیان مطالب روحانی و عرفانی و چه از لحاظ مسائل اخلاقی و اجتماعی به اعتقادات بهائی بسیار نزدیک است و شاید به همین دلیل در آثار مبارکه بیش از هر شاعر دیگری به اشعارش اشاره شده است. بیت معروفش از دفتر اول مثنوی در بین احباً معروف است که می‌فرماید:

ما بها و خوبها را یافتیم      جانب جان باختن بشتافتیم

که یادآور شهادت امر بهائی است و اشاره به حدیث قدسی معروفی است که می‌فرماید:

«من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فانا دیته.»

هر که مرا طلب کرد یافت و آن که مرا یافت مرا شناخت و آن که مرا شناخت عاشق من شد و هر که عاشق من شد من نیز عاشق او شدم و آن که من عاشق او شدم او را در راه خود بقتل رساندم و هر که برای من شهید شد من خونهای او هستم.

#### ۶- حافظ (درگذشت ۷۹۱ ه. ق.)

حافظ ابیات زیادی دارد که منطقی‌ترین و زیباترین توجیه و تفسیر آنها این است که آنها را اشاره به این ظهور تلقی کنیم ولو اینکه از لحاظ منطقی علمی نتوانیم ثابت کنیم. طبق تحقیق مطلعین حافظ در ۱۲۸ مورد مقامی نظیر شاه یا وزیر را مدح کرده است که در ۷۸ مورد اسم شخص آمده است که البته همه آنها مدح صرف نیست بلکه گاهی هم با نصیحت همراه بوده است. با این توضیح ۶۰ مورد هست که نام ممدوح تصریح نگردیده و چون اشعار حافظ معمولاً سربسته و مجمل است (و این خود یکی از دلایل محبوبیت حافظ در میان همه طبقات و سبب فال گرفتن از

دیوان اوست که موضوع بحث ما نیست) می‌توان آنها را به هر که نسبت داد ولی قدری انصاف، روشن‌بینی و پاکدلی لازم است تا در این نسبت دادن‌ها محتمل‌ترین وجه را انتخاب کنیم. حال به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم:

الف- غزل به مطلع:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس  
را قبلاً ذکر کردیم. بیت آخر آن:

نام حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست از جناب حضرت شام بس است این ملتمس  
جالب است چون اگر این بیت را آرزوی حافظ به اینکه نامش از لسان طلعات مقدسه، امر جاری  
شود تلقی کنیم باید گفت که آرزوی حافظ مکرر برآورده شده است. مخصوصاً که یکی از زیباترین  
و معروف‌ترین الواح جمال مبارک با بیتی از حافظ آغاز می‌گردد:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود  
ب- از جمله اشعار حافظ غزل زیر است:

بین هلال محرم، بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح  
عزیز دار زمان وصال را کاندم مقابل شب قدر است و روز استفتاح  
دلا تو غافلی از کار خویش و می‌ترسم که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح  
این غزل اشاره به تولد حضرت موعود که اول محرم است می‌باشد. در چاپ‌های جدید دیوان حافظ  
این غزل حذف شده است.

ج- در بحث فال حافظ ذکر داستان معروف مباحثه، یکی از احبّاً و تفأل نمودن به دیوان خواجه  
در زمانی که حاج میرزا آغاسی حضرت اعلی را به آذربایجان تبعید کرده بود قابل ذکر است که  
غزل به مطلع: «بیا که رایت منصور پادشاه رسید» آمد که متضمن بیت زیر است:

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید  
د- غزل زیر که حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب به آن اشاره‌ای دارند:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید  
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید  
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی اینجا به امید قبسی می‌آید  
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید  
خبر بلبل این باغ بپرسید که من ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید  
یار دارد سر صید دل حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می‌آید  
بیت اول اشاره به مسیحا نفسی است که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید (حضرت اعلی  
اشاره به ظهور حضرت بهاء‌الله).

۷- شاه نعمت‌الله ولی (درگذشت ۸۳۴ ه. ق.)

از عرفای بزرگ ایران است. ذکر اشعار او مکرر در نشریات بهائی آمده است لهذا بنده به

اختصار برگزار می‌کنم.

اولاً رباعی معروفی دارد که می‌گوید :

در سال غرس من دو قران می‌بینم  
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر

که غرس (غ ر س) به حساب ابجد ۱۲۶۰ است.

ثانیاً قصیده، معروف او که بیان حوادث آینده است متضمن نکات متعددی از ظهور مبارک و حوادث مربوطه است که قسمتی از آن ذکر می‌شود :

- |    |                               |                           |
|----|-------------------------------|---------------------------|
| ۱  | قدرت کردگار می‌بینم           | حالت روزگار می‌بینم       |
| ۲  | از نجوم این سخن نمی‌گویم      | بلکه از کردگار می‌بینم    |
| ۳  | بعد از او خود امام خواهد بود  | که جهان را مدار می‌بینم   |
| ۴  | غین در دال چون گذشت از سال    | بوالعجب کار و بار می‌بینم |
| ۵  | میم و حا، میم و دال می‌خوانم  | نام آن ناممدار می‌بینم    |
| ۶  | صورت و سیرتش چو پیغمبر        | علم و حلمش شعار می‌بینم   |
| ۷  | قصای بس غریب می‌شنوم          | غصه درد یار می‌بینم       |
| ۸  | جنگ و آشوب و فتنه و بیداد     | از یمین و یسار می‌بینم    |
| ۹  | غارت و قتل و لشکر بسیار       | در میان و کنار می‌بینم    |
| ۱۰ | بقعه، خیر سخت گشته خراب       | جای جمع شرار می‌بینم      |
| ۱۱ | اندکی امن اگر بود آن روز      | در حد کوهسار می‌بینم      |
| ۱۲ | گرچه می‌بینم این همه غم‌ها    | شادی غمگسار می‌بینم       |
| ۱۳ | غم مخور زانکه من در این تشویش | خرمی وصل یار می‌بینم      |
| ۱۴ | بعد از آن سال و چند سال دگر   | عالمی چون نگار می‌بینم    |
| ۱۵ | نائب مهدی آشکار شود           | گرچه من آشکار می‌بینم     |
| ۱۶ | پادشاه تمام دانائی            | سروری با وقار می‌بینم     |
| ۱۷ | بندگان جناب حضرت او           | سر بسر تاجدار می‌بینم     |
| ۱۸ | مهدی وقت و عیسی دوران         | هر دو را شهسوار می‌بینم   |
| ۱۹ | گلشن شرع را همی بویم          | گل دین را ببار می‌بینم    |
| ۲۰ | این جهان را چو مصر می‌نگرم    | عدل او را حصار می‌بینم    |
| ۲۱ | بر کف دست ساقی وحدت           | باده، خوشگوار می‌بینم     |
| ۲۲ | تیغ آهن دلان زنگ زده          | کند و بی اعتبار می‌بینم   |
| ۲۳ | زینت شرع و رونق اسلام         | هر یکی را دو بار می‌بینم  |
| ۲۴ | گرگ با میش و شیر با آهو       | در چرا برقرار می‌بینم     |
| ۲۵ | تا چهل سال ای برادر من        | دور آن شهریار می‌بینم     |
| ۲۶ | دور او چون شود تمام بکام      | پسرش یادگار می‌بینم       |

- حال با اختصار به توضیح بعضی از ابیات این شعر که اشاره به ظهور مبارک دارد می‌پردازیم. شاید با دقت بیشتر بتوان متوجه پیش‌بینی‌های دیگری نیز شد که در توضیح زیر نیامده است.
- ۱- بیت چهارم اشاره به حوادث مهمه سال‌های اولیه ظهور مبارک است (۱۲۶۴).
  - ۲- بیت پنجم اشاره به نام مبارک است.
  - ۳- ابیات ۷ تا ۱۱ اشاره به حوادث و مظالم وارده به احباً در سال‌های ظهور است.
  - ۴- ابیات ۱۲ و ۱۳ به آمدن روزهای بهتر اشاره دارد.
  - ۵- بیت ۱۷ به مؤمنین امر مبارک که تاجداران خواهند بود اشاره دارد که با بشارات و انتظارات اهل بها منطبق بوده و هم اکنون نیز آثارش مشاهده می‌گردد.
  - ۶- ابیات ۱۸ تا ۲۲ اشاره به دوران درخشان امر بهائی است.
  - ۷- بیت ۲۳ اشاره به اعتبار و حیثیتی است که دیانت مقدس اسلام مجدداً در ظلّ دیانت بهائی با توجیهاات و تفسیرات امر مبارک بدست خواهد آورد.
  - ۸- بیت‌های ۲۵ و ۲۶ اشاره به دوران سلطنت الهی حضرت بهاء‌الله (چهل سال) و بعد دوران حضرت عبداله‌اء است.

ثالثاً ابیات زیر از شاه نعمت‌الله ولی در باره ظهور مبارک قابل ذکر است:

نوجوانی ز دودمان ملوک      جا کُند بر فراز تخت سلوک  
سرحد روم را زند بر هم      همچو کیوان زند به هند علم

#### ۸- صحبت لاری (ملاً محمد باقر) (درگذشت ۱۲۵۱ ه. ق.)

صحبت از شعرای مقارن ایام ظهور است. او نه سال قبل از اظهار امر حضرت اعلی درگذشت. صحبت لاری مدتی در شیراز بوده و متوجه مقام حضرت اعلی شده است. او مثنوی‌ای سروده که متجاوز از یکصد بیت است و اشاره‌های صریحی به ظهور دارد که در نسخهای که کانون معرفت شیراز چاپ کرده وجود دارد ولی این مثنوی را از چاپ‌های بعدی دیوان او حذف کرده‌اند.

مثنوی مزبور این است:

۱	ای صبا ای کاروان سالار حی	ای متاع رونق بازار حی
۲	مرحبا ای محرم اسرار من	وی عبیر افشان زلف یار من
۳	الله‌الله بال‌همت باز کن	بر فراز سدره پرواز کن
۴	هیچ دانی می‌روی زین جا کجا؟	از کجایت می‌فرستم تا کجا؟
۵	از دیار خامشان تا بزم راز	وز سرای عجز تا جولان ناز
۶	از زبان عاشقی تا سود عشق	وز فراز عشق تا بهبود عشق
۷	از بردل تا بردلدار آن	از بر جان تا بر جانان آن
۸	سوی صید آگین شکارستان کین	سوی خلد آئین نگارستان چین
۹	نی چه می‌گویم چه نسبت‌هاست این	حاش لله نسبت بی‌جاست این
۱۰	او کجا و شکر شیرین کجا	او کجا و سنبل و نسرین کجا



گشتم از راه معانی دورتر	۱۱
این فنون از مثنوی یاد آمدم	۱۲
خاک بر فرق من و امثال من	۱۳
منزلی بس صعب و راهی دور دور	۱۴
پا برهنه بر دم مینا روی	۱۵
یا سلامت رخ نهی بر پای او	۱۶
این حدیث از مولوی معنوی	۱۷
کوه در رقص آمد و چالاک شد	۱۸
ای دم صبح از تو خرم همتی	۱۹
در دل شب آه آتشبار من	۲۰
رو به راه آور که آب از سر گذشت	۲۱
توشه بر گیر و ره شیراز گیر	۲۲
عیش خیز و عیش بیز و عیش ریز	۲۳
رخنه شیرازه شیراز را	۲۴
کچمهها را پوئی و بازارها	۲۵
پرسی از یاران بازاری همی	۲۶
منزل آن ترک شیرازی کجاست؟	۲۷
آیت حسن خدای آسمان	۲۸
هر قدم دل بر سر دل ریخته	۲۹
آنکه مژگانها خس و خاشاک اوست	۳۰
آتش طورش سر از روزن زند	۳۱
راه کوی یار بنماید ترا	۳۲
غرفه و ایوان عالی منظرش	۳۳
می سرائی آن سرا را این سرود	۳۴
وی نوآئین مکمن سعدی* سلام	۳۵
وی حریمت غیرت بیت الحرام	۳۶
وی منا و مشعر از رشک مذاب	۳۷
این هذا البیت من ذا این این؟	۳۸
سوی خلوتگاه خاص الخاص او	۳۹
مردمک را طوطیائی می کنی	۴۰
گه چو خاشاکی به خاک افتی برش	۴۱
افکنی در بارگاهش غلغله	۴۲
در مثل هر چند گشتم رهسپر	۱۱
بس که تمثیلات بی معنی زدم	۱۲
ای برون از وهم و قیل و قال من	۱۳
بایدت رفتن کلیم آسا به طور	۱۴
باید اندر سینه سینا شوی	۱۵
یا بسوزی از تجلی های او	۱۶
بشنو ار نشنیده ای از مثنوی	۱۷
«جسم خاک از عشق بر افلاک شد	۱۸
ای صبا ای عیسوی دم همتی	۱۹
رحم کن بر ناله های زار من	۲۰
سیل اشکم بین که از حد درگذشت	۲۱
هر که را بینی به خود انباز گیر	۲۲
و چه شیراز آنکه خاکش عیش بیز	۲۳
باز جو سررشته آن راز را	۲۴
گام زن بر پا شکسته خارها	۲۵
با فغان و ناله و زاری همی	۲۶
کای عزیزان کوی طنازی کجاست؟	۲۷
و چه منزل آنکه نازل شد در آن	۲۸
آنکه خاک او به خون آمیخته	۲۹
آنکه جانهای عزیزان خاک اوست	۳۰
آنکه رشک از وادی ایمن زند	۳۱
عاقبت خضری به ره آید ترا	۳۲
چون عیان گردد ترا بام و درش	۳۳
می رسانی آستانش را درود	۳۴
کای مبارک منزل سلمی* سلام	۳۵
ای تو رشک کعبه و رکن و مقام	۳۶
ای صفا و مروه از داغت کباب	۳۷
ای طوافت عین فرض و فرض عین	۳۸
چون در آئی از در اخلاص او	۳۹
در حضورش جبهه سائی می کنی	۴۰
گه پری پروانهوش گرد سرش	۴۱
گه کنی آغاز شور و ولوله	۴۲

\* زنی معشوقه در عرب و بطور مجازی هر معشوق را گویند.

پای تا سر گوش شو بنشین خموش	۴۳	از پی آن عجز و غوغا و خروش	۴۳
بهر ره آورد خوان این فرد را	۴۴	کز تو خواهد خواست ره آورد را	۴۴
زین گنه تا زندهام شـرمندهام	۴۵	ماندهام از راه دور و ماندهام	۴۵
هرچه را پرسش کند برجـا کند	۴۶	بعد از آنت پرسش از هر جا کند	۴۶
خرده بین و نکته سنج و بذله گوشت	۴۷	گر سخن پرداز مجلس اوست اوست	۴۷
لیک وقت پاسـخش چالاک باش	۴۸	هر چه گوید پیش حرفش خاک باش	۴۸
گه گهی از سطوتش پرهیز کن	۴۹	گه گهی تیغ زبان را تیز کن	۴۹
هرچه فرماید زبانش ساختی	۵۰	چون ز پاسخ دادنش پرداختی	۵۰
نرم نرم آویزی اندر دامنش	۵۱	اندک اندک آئی از پیـرامنش	۵۱
وانگهی دست من و دامان تو	۵۲	دامنش چون گشت دست افشان تو	۵۲
سوختم و صحبتـا و صحبتـا	۵۳	پای تا سر آتشم و حسـرتـا	۵۳
الامان از درد هجران الامان	۵۴	کی به خود می‌بردم از هجران گمان	۵۴
من کجا و این صبوری از کجا	۵۵	من کجا و درد دوری از کجا	۵۵
می‌نگویم نام او در بزم عام	۵۶	آنکه نامش هست نامی‌تر ز نام	۵۶
گر به نامش رمز آرم غمز نیست	۵۷	چاره، گفتن مرا جز رمز نیست	۵۷
منتـهایش منتـهای منتـهاست	۵۸	مبتدایش مبتدای مبتداست	۵۸
بر میان بر بند دامان وداع	۵۹	ای صبا اطناب حرف آرد صداع	۵۹
تحفـهای از حضرتش آری برم	۶۰	چون کنی عزم وداع دلـبرم	۶۰
از مطـرا طـره، طـرار یار	۶۱	می‌نخواهم تحفـهای جز یک دو تار	۶۱
یا کفی از تربت آن آستان	۶۲	یا شمیمی از گل آن بوستان	۶۲
بزم او را اینقدر صحبت بس است	۶۳	تا به کی طول سخن، صحبت بس است	۶۳

بطوری که ملاحظه می‌شود در این شعر صحبت از مقامی مافوق مقام بشری گفتگو می‌کند و از موطن او شیراز یاد می‌کند و بعد به اشاره‌ای که کاملاً روشن است نام مبارک آن حضرت را با بیان:

مبتدایش مبتدای مبتداست      منتهایش منتهای منتهاست

می‌آورد. با این توجیه که حضرت علی مبتدای مبتدا (مبتدای ائمه) و حضرت محمد منتهای منتها (منتهای انبیاء) به اصطلاح و اعتقاد مسلمین می‌باشد که نتیجه آن «علی محمد» است.

وقتی انسان با حالت توجه این مثنوی را می‌خواند بسیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد، گوئی اکثر ابیات آن با شناخت شخصیت و مقام مبارک حضرت اعلی سروده شده است.

صحبت لاری غزل دیگری دارد به مطلع:

لمعات وجهك اشرفت و شعاع طلعتك اعتلی      ز چه رو الست بریکم نرنی بزن که بلی' بلی'  
که خطاب به محبوب می‌گوید چرا نمی‌گوئی آیا من پروردگار شما نیستم تا همه فریاد زنیم که بلی'  
بلی'. غزل مذکور در استقبال از مولانا عبدالرحمن جامی سروده شده است. حضرت طاهره هم از

این دو غزل استقبال کرده‌اند که اغلب با هم اشتباه می‌شود.

### ۹- حضرت طاهره

حضرت طاهره بطوری که می‌دانیم از حروف حی بودند. قبل از اظهار امر جمال مبارک به مقام ایشان پی بردند. بیت زیر از ایشان در این مورد معروف است:

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

عدّه‌ای از شعرای بعد از ظهور مبارک و حتی شعرای معاصر با اینکه بهائی نبوده‌اند و شاید از تعالیم امر مبارک نیز اطلاعی نداشته‌اند گاهی اشعاری سروده‌اند که به وضوح بیان اعتقادات بهائی است و مخصوصاً در مورد آینده جهان اشعار زیادی سروده شده است که به منظور پرهیز از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

### ۱۰- قآنی

قصیده‌ای دارد که معروف است در مدح حضرت ربّ اعلی سروده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به این مطلب اشاره فرمودند:

در مدح مهدی صاحب الزّمان

مقتدای انس و جان آمد پدید	پیش‌شوی این و آن آمد پدید
فیض فیاضی ز دیوان ازل	بر که بر پیر و جوان آمد پدید
نور اشراقی ز خلاق زمن	بر چه بر اهل زمان آمد پدید
حامل اسرار وحی ایزدی	بر زمین از آسمان آمد پدید
مفخر آیات غیب سرمدی	با ضمیر غیب دان آمد پدید
واصل کوی فنا شد جلوه‌گر	حاصل کون و مکان آمد پدید
یک جهان تسلیم و یک عالم رضا	از بر یک طیلسان آمد پدید
یک فلک تحقیق و یک گیتی هنر	در دو مشت استخوان آمد پدید
از رخس کازرم باغ جنت است	یک گلستان ارغوان آمد پدید
قاف تا قاف جهان شد پر ز جان	تا که آن جان جهان آمد پدید
قیروان تا قیروان از خلق او	مشک و عود ضیمران آمد پدید
ملک دین را حکمران شد جلوه‌گر	سرحق را ترجمان آمد پدید
راز دل را راز دان شد آشکار	ملک جان را قهرمان آمد پدید
زد بسی بی رنگ نقاش قضا	تا چنین نقش از میان آمد پدید
نقش مقصود اوست این بی‌رنگها	بر سبیل امتحان آمد پدید
صورت فیض ازل شد جلوه‌گر	معنی سر نهان آمد پدید
وصف آن جان را که جويا بود جان	با تنی خوش‌تر ز جان آمد پدید
آنچه را در آسمان می‌جست دل	بر زمین خوش ناگهان آمد پدید

ناگهان جبریل‌سان آمد پدید  
 غیرت باغ جنان آمد پدید  
 حسرت روح روان آمد پدید  
 آنچه در این خاکدان آمد پدید  
 عارف آن بی‌نشان آمد پدید  
 آنچه بیرون از گمان آمد پدید  
 می‌نیاید در بیان آمد پدید  
 می‌نگنجد در زبان آمد پدید  
 کان محیط بیکران آمد پدید  
 زان بهشت جاودان آمد پدید  
 زان جحیم جان ستان آمد پدید  
 خواری دریا و کان آمد پدید  
 با دو دست دُر فشان آمد پدید  
 کاین سپهر جود از آن آمد پدید  
 کاین چنین یا آنچنان آمد پدید  
 در حجاب سر همان آمد پدید  
 وقت سیر گلستان آمد پدید  
 مهدی آخر زمان آمد پدید

راست گوئی بر زمین از آسمان  
 گونهان شو از نظر باغ جنان  
 گو برون رو از بدن روح روان  
 کی نماید جلوه در هفت آسمان  
 تهنیت را یک به یک گویند خلق  
 آنچه بد ز اندیشه آمد آشکار  
 آنکه می‌گفتم وصف حضرتش  
 آنکه می‌گفتم حرف مدحتش  
 آب شد از رشک سر تا پا محیط  
 عطسه‌زن شد خلق جان افروز او  
 شعله‌ور شد خشم عالم سوز او  
 از دل و دستش که جود مطلق اند  
 با دو چشم حق مگر شد آشکار  
 جاودان آباد باد آن سرزمین  
 در مدیحه‌ش بیش از این گفتن خطاست  
 مختصر گویم هر آن رحمت که بود  
 تا به فصل دی همی گویند خلق  
 عمر او چندان که گوید روزگار

#### منابع

- ۱- کلیات سعدی.
- ۲- دیوان حافظ
- ۳- منطق الطیر عطار.
- ۴- تاریخ نبیل.
- ۵- مقام شعر در ادیان، جناب مهربخانی.
- ۶- سی فصل عطار.
- ۷- مثنوی مولوی.
- ۸- حافظ شناسی، نیاز کرمانی.
- ۹- مجله، عندلیب، شماره، مسلسل ۴۸.
- ۱۰- حافظ نامه.
- ۱۱- دیوان قافی.